



### مقولات عشر در حماسه امام حسین علیه السلام

حسن کامران<sup>۱</sup>

#### چکیده

از نظر فلسفی شناختن یا شناساندن هر حادثه متوقف بر کسب اطلاعات و رساندن آن به مخاطب در ده مقوله جوهر، کم، کیف، این، متی، وضع، جده، اضافه، فعل و انفعال است.

در این مقاله برآنیم تا با ارائه اصول و معیارهای عقلی و فلسفی، و تطبیق این مقولات بر حادثه عاشورا و قیام ابوالفضل الحسین علیه السلام، شناختی نسبتاً جامع از آن حماسه بی نظیر به دست آوریم.

در مقوله «جوهر» روشن می‌شود که ماهیت قیام حسین بن علی علیه السلام تهاجم است یا تدافع؟ ستم ستیزی است یا ستم ناپذیری؟ یا می‌تواند هم ستم ستیزی باشد و هم ستم ناپذیری!

در مقوله «وضع» ویژگی‌های سپاه عدل و سپاه ظلم و جهل، در مقوله «جده»، محور و مُحاط بودن امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش در این حماسه بی‌نظیر، در مقوله «متی» سبب وقوع حادثه در دهم محرم الحرام، در مقوله «کم» سبب اندک بودن طرفداران جبهه حق، در مقوله «کیف» چگونگی وقوع حادثه و تفاوت نحوه جنگ سپاه عمر سعد با سایر نبردها، در مقوله «اضافه»، امام و مأموم، و پیروز و شکست

---

<sup>۱</sup> - مدرس دانشگاه



خورده در حادثه عاشورا و کربلا، در مقوله «فعل» تأثیر حادثه عاشورا در تاریخ تبیین می‌شود.

**کلید واژگان:** امام حسین علیه السلام، عاشورا، کربلاء، امر به معروف، نهی از منکر، حق و باطل، امت و امامت،

#### مقدمه

واقعه عاشورا، نه فقط یک رویداد تاریخی بلکه یک دانشگاه، یک مکتب و یک بینش است که بالاترین درس‌های ذلت‌گریزی، ستم‌ستیزی، حمایت از دین و امامت، وفاداری، شجاعت، شکیبایی، مبارزه با خودکامگی و ... را می‌آموزد و فضایل والای الهی و انسانی در آن به نمایش گذاشته شده است.

افسوس که هنوز درس‌های بزرگ این دانشگاه، نا آموخته مانده است! دوستان و معتقدان، بیش از هر چیز به بُعد عاطفی عاشورا گراییده‌اند و در تحقق رسالت‌های آن کوتاهی کرده‌اند! اگر انسان‌ها در طول تاریخ، از این دانشگاه درس می‌آموختند، زنجیرهای استبداد و استثمار، گسسته می‌شد و ارزش‌ها و عظمت‌ها اوج می‌گرفت. عاشورا، شکوهمندترین حماسه انسانی است که در آن قهرمان‌ترین و ستم‌ستیزترین انسان‌ها، شجاعانه‌ترین حماسه تاریخ را پدید آورده‌اند؛ آن چنان که همه حماسه‌های تاریخی در مقابل آن به حقارت می‌نشینند.

از سوی دیگر، عاشورا مظلومانه‌ترین و جانگدازترین مرثیه تاریخ است. که در آن فضیلت‌ها را سر بریدند و همه ارزش‌ها را به قربان‌گاه بردند؛ با شلاق شقاوت، تن مظلوم عدالت را خستند؛ با نیزه نیرنگ و دناوت، پیکر مجروح حقیقت را دریدند و با شمشیر ستم، تشییع را در مسلخ خونین کربلا مظلومانه به خاک و خون کشیدند.

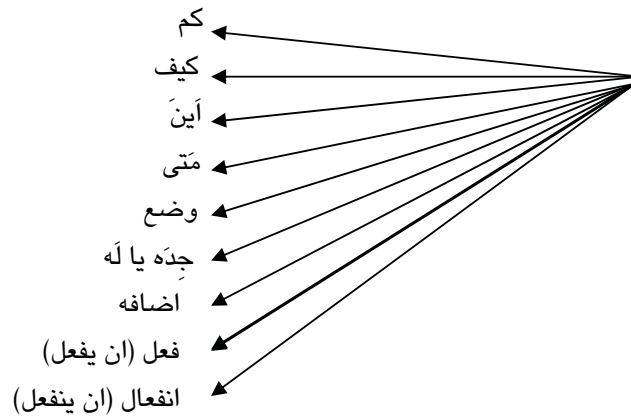
در آن روز، لاله‌ها را سربریدند، شقایق‌ها را پرپر کردند و سوگواران را به تازیانه بستند، بیماران را به آتش و دود، نوازش دادند و بندگان پاک خدا را در کوچه‌های اسارت کشاندند. مظلومیت‌های حسین علیه السلام را باید شناخت، بازگو کرد و گریست که این مرثیه، مرثیه همه فضیلت‌ها و مظلومیت‌های ناسروده و گمنام تاریخ است. و این مقاله کوششی است در این راستا.

## مقولات عشر

یکی از کارهای فلاسفه و حکما، تعیین اقلام کلی موجودات و حقایق عالم امکان و شمارش اجناس آنهاست. آنان با استقراء و تفحص در موجودات عالم، آنها را به چند دسته و جنس کلی تحت عنوان «اجناس عالیه» یا «مقولات» تقسیم بندی کرده اند. به عبارت دیگر «مقولات»، اقسام کلی ماهیات مختلف و چپستی‌های گوناگونی است که در مورد اشیاء این عالم گفته می‌شود.

قول مشهور بین حکما این است که ماهیات ممکن الوجود بر دو قسم است:  
**الف) جوهر<sup>(۱)</sup>**: ماهیتی که برای موجود شدن، محتاج به موضوع نباشد. مانند: ماهیت انسان و جسم.

**ب) عَرَض**: ماهیتی که برای موجود شدن، محتاج به موضوع باشد. مانند: غم که یکی از حالات و صفات انسان است که بر انسان عارض می‌شود. اعراض بر نه دسته تقسیم می‌شوند:



**کم (کمیت)**: فارابی و ابن‌سینا کمیت را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «کمیت، عرضی است که ذاتاً می‌تواند واحدی در آن به وجود آید که شمارنده آن باشد. مثلاً در یک

۱. در تقسیم اولیه، جوهر بر پنج قسم انقسام می‌یابد: صورت مادی، هیولی، جسم، نفس و عقل.



متر طول می‌توان ۱ سانتی‌متر را در نظر گرفت که اگر صدبار از یک متر کم شود، آن را تمام می‌کند و به اصطلاح شمارنده و عاَدّ یک متر می‌باشد! <sup>(۱)</sup>

علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید: «این بهترین تعریف کمیت است اما تعریف کمیت به اینکه عرضی است که ذاتاً قابل قسمت می‌باشد، این اشکال را دارد که اخص از معرف است و همه انواع کمیت را شامل نمی‌شود. (نهایه الحکمه، ۱۰۹)

**کیف (کیفیت):** عرضی که ذاتاً نه قسمت‌پذیر است و نه معنای نسبت در آن وجود دارد. با قید «عَرَض»، واجب الوجود تبارک و تعالی و جوهر از تعریف بیرون می‌روند؛ و با قید «عدم پذیرش قسمت» کمیت و با قید «عدم پذیرش نسبت» مقولات هفت‌گانه نسبی از تعریف خارج می‌شوند؛ و با قید «ذاتاً» آنچه قسمت و نسبت، بالعرض بر آن عارض می‌شود، در تعریف داخل می‌شود. <sup>(۳)</sup>

**این (کجائی):** از نسبت بین شیئی مادی و مکان آن حاصل می‌شود. مانند کربلایی، مشهدی، نجفی.

**متی (چه وقتی):** از نسبت بین شیئی مادی و زمان آن حاصل می‌شود. مانند: پارسالی، امروزی.

**وضع:** از نسبت بین اجزا شیئی با یکدیگر، با در نظر گرفتن جهت آنها حاصل می‌شود. مانند: حالت ایستادن که از قرار گرفتن اجزاء بدن بر روی یکدیگر حاصل می‌شود.

**جده:** از نسبت شیئی به چیزی که کمابیش بر آن احاطه دارد، به دست می‌آید. مانند: تلبس، تعمم؛ به عبارت دیگر، جده هیئت است که از احاطه یک شیئی بر شیئی دیگر حاصل می‌شود به گونه‌ای که با انتقال احاطه شده، احاطه کننده نیز منتقل می‌شود. مانند: احاطه لباس بر بدن که با جابجا شدن بدن، لباس هم جابجا می‌شود. جده بر دو قسم تقسیم می‌شود: ۱. جده طبیعی و کامل: که مقتضای طبیعت شیئی است. مانند احاطه پوست حیوان بر حیوان که به طور کامل است.

۲. کمیت در تقسیم اولیه به متصل و منفصل تقسیم می‌شود و کمیت متصل، به قارّ و غیر قارّ تقسیم می‌گردد و کمیت متصل قارّ به سه قسم منقسم می‌گردد. ۱. جسم تعلیمی (حجم)، ۲. سطح، ۳. خط. ۳. در تقسیم اولیه، کیفیات بر چهار قسم تقسیم می‌شوند: ۱. محسوس، ۲. نفسانی، ۳. مختص به کمیات، ۴. استعدادی.



۲. جده غیر طبیعی و ناقص : که مقتضای طبیعت شیئی نیست و به شکل ناقص صورت می‌گیرد. مانند: احاطه پیراهن بر تن، کفش بر پا و انگشتر بر دست و ...

**فعل (ان یفعل) :** که حکایت از تأثیر تدریجی فاعل مادی در ماده منفعل دارد. مانند اینکه: وقتی ظرف آبی روی آتش قرار می‌گیرد و آتش آن را به تدریج گرم می‌کند، حالت خاصی را که در زمان گرم شدن در آب پدید می‌آید «ان یفعل» می‌گویند که این حالت برآمده از تأثیر تدریجی آتش در آب است.

**انفعال (ان ینفعل) :** که حکایت از تأثیر تدریجی ماده منفعل از فاعل مادی دارد. مانند: گرم شدن آبی که در مقابل آفتاب قرار دارد و یا بر روی آتش قرار گرفته است.

**اضافه :** از نسبت متکرر بین دو موجود حاصل می‌شود که آن دو موجود نسبت به یکدیگر یا متشابه الطرفین هستند همچون برادری و یا متخالفه الطرفین هستند همچون پدری و فرزندی.

شناخت رویدادهای تاریخی، یکی از اهداف مهم دانشورانی بوده که می‌خواسته‌اند قافله بشریت را در مسیر اهداف صحیح هدایت کنند؛ چرا که حوادث تاریخی اعم از (شکست‌ها و پیروزی‌ها) می‌تواند مایه عبرت و راهنمای خوبی در انتخاب‌راه درست باشد؛ ولی برخی از وقایع تاریخی به دلایلی به صورت ناقص معرفی شده‌اند.

در این مقاله برآنیم تا با ارائه اصول و معیارهای عقلی و فلسفی و تطبیق آن بر حادثه عاشورا و قیام ابا عبدالله الحسین (ع)، شناختی نسبتاً جامع از آن حماسه بی‌نظیر به دست آوریم.

شناختن یا شناساندن هر حادثه، متوقف بر کسب اطلاعات و رساندن آن به مخاطب در ده مقوله است؛ براین اساس: در

۱. «مقوله جوهر»، ماهیت حادثه عاشورا باید شناسایی شود.
۲. «مقوله کم»، حد و اندازه حادثه باید روشن گردد.
۳. «مقوله کیف»، چگونگی وقوع حادثه باید تبیین شود.
۴. «مقوله وضع»، حادثه و رویداد مورد بحث، باید با رویدادهای مشابه مقایسه شود تا جایگاه حادثه تعیین پیدا کند و سمت و سوی آن معلوم گردد.
۵. «مقوله این»، محل وقوع حادثه و مکان گزینش آن باید مشخص شود.
۶. «مقوله متی»، زمان وقوع حادثه باید مورد بحث قرار گیرد.



۷. «مقوله فعل»، باید از مقدار تأثیر حادثه در زمان وقوع و در استمرار تاریخ اطلاع کافی به دست آید.
۸. «مقوله انفعال»، لازم و ضروری است ریشه‌ها و علل وقوع حادثه تجزیه و تحلیل گردد.
۹. «مقوله له یا جده»، باید محور، قطب و موضوع حادثه مشخص گردد.
۱۰. «مقوله اضافه»، امام و مأموم، غالب و مغلوب، پیروز و شکست خورده در این حادثه باید معین شود.

### مقوله جوهر : ماهیت حادثه عاشورا

در اینکه حادثه عاشورا نمودی از تعارض مستمر حق و باطل و اسلام و کفر است، جای بحث نیست. اما مسأله این است که آیا قیام حسین بن علی علیه السلام یک قیام ابتدائی است یا دفاعی؟ ماهیت این قیام تهاجم است یا تدافع؟ شاکله این قیام، ستم-ستیزی است یا ستم‌ناپذیری؟ و یا می‌تواند هم ستم‌ستیزی باشد و هم ستم‌ناپذیری! البته هر یک از این وجوه که باشد، مقدس است؛ چرا که هر دو محبوب خداوند و فطرت بشری است. اگر ستم‌ستیزی باشد، پیامش این است در صورتی که ظالم آهنگ براندازی دین حق را داشته باشد ستیز با ظلم لازم است؛ حتی اگر امیدی به پیروزی ظاهری جبهه حق نباشد. از این رو حضرت فرمود: «إِنَّ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقِتْلِي فَيَا سَيُوفُ خُذِينِي» اگر دین محمد صلی الله علیه و آله جز با کشته شدن من پایدار نمی‌ماند، پس ای شمشیرها! مرا در برگزید (بخارا، انوار، ۴۴، ۳۳۹). در جواب نامه‌های کوفیان نوشتند: «فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالِدَائِنُ بِدِينِ اللَّهِ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ» (ارشاد شیخ مفید، ۲، ۳۸).

به جان خودم سوگند! که امام و پیشوای مسلمانان نباید باشد، مگر کسی که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد را برپا دارد و [خود را] وام دار دین حق بداند و یکسره خود را وقف [جلب] رضایت الهی کند.

برای سپاهیان خردرمنزل بیضه فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ نَاكِئًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُسْتَأْثِرًا لِنَفْسِهِ اللَّهُ، مُتَعَدِّيًّا لِحُدُودِ اللَّهِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْحَلَهُ. أَيُّ مَرْدٍ! رَسُولِ خُدا (ص) فرمودند: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می‌نماید، پیمان‌های پروردگار را درهم می‌شکند، با روش پیامبر خدا مخالفت

می‌ورزد، در میان بندگان خدا، با گناه و تجاوز عمل می‌کند، پس اگر با کردار و گفتار، علیه او نخروشد، بر خداوند است که در قیامت او را به همان جایگاهی که آن ستمگر را وارد می‌کند، داخل گرداند (تاریخ طبری، ۴، ۵، ۳).

و اگر ماهیت قیام امام، امتناع از پذیرش حاکمیت باطل و بیعت با یزید باشد، پیام قیام امام به امت، حرمت باطل‌پذیری و هرگونه همکاری، حتی تأیید زبانی است. از این رو وقتی از حضرت خواستند که با یزید بیعت کرده و حاکمیت یزید را بپذیرد، فرمودند:

لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بَيْدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ وَلَا أَفْرُ فِرَارَ الْعَبِيدِ» نه به خدا قسم! دستم را همانند افراد ذلیل و پست در دست شما نخواهم گذاشت، و از پیش روی شما همانند بردگان فرار نخواهم کرد. به برادر خود، محمد حنفیه، فرمودند: «لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَّا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ (مقتل مرقم، ۱۳۵) حتی اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. و باز فرمودند: «إِلَّا وَان الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَنِي بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهِيَاتُ مِنَ الذَّلَّةِ» به هوش باشید! که این پدر ناشناخته، فرزند پدر ناشناخته، مرا بر سر دو راهی قرار داده است، میان نابودی و خواری! و هرگز مباد که ذلت را اختیار کنم (همان، ۱۵).

بنابراین، ماهیت انقلاب عاشورا، هم ستم‌ستیزی است و هم ستم‌ناپذیری. اما دعوت مردم کوفه فقط می‌تواند حرکت امام به سمت عراق را توجیه کند، نه اینکه ماهیت حرکت تدافعی و تهاجمی حضرت را قوام بخشد و نیز مسأله اصلاح امت و احیای سنت پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) و مسأله امر به معروف و نهی از منکر، غایت و انگیزه این حرکت مقدس را تشکیل می‌دهد؛ یعنی این ستم‌ستیزی و امتناع از پذیرش ظلم، هدفش امر به معروف و نهی از منکر است.

### مقوله وضع: سمت و سوی حادثه عاشورا

همان‌طور که وضع و رویکرد تکوینی شخص، از نسبت میان او و خارج معلوم می‌شود، رویکرد انقلاب مقدس حضرت حسین بن علی (ع) هم از مقارنه میان او و سپاه یزید روشن می‌شود. دو جبهه‌ای که حادثه عاشورا را به وجود آوردند، درست در مقابل یکدیگر قرار دارند؛ جهت‌گیری یک جبهه به سوی عقل، عدل، زیبایی و انسانیت است ولی جبهه دیگر پشت به همه این اصول و ارزش‌ها نموده و به سمت جهل و ظلم و زشتی و بی‌دینی و حیوانیت روی آورده است.

امام (ع) برای سپاه یزید ویژگی‌های زیادی را ذکر کرده است؛ از جمله عبد و مفتون دنیا بودن و دین را برای دنیا خواستن؛ در این باره فرمود:





النَّاسُ عَبِيدُ الدِّينِ وَ الدِّينُ لِعَلِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبِلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» مردم، بندگان دنیا هستند و دین را همانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد، می‌انگارند و تا مزه آن را سر زبان خود احساس می‌کنند، آن را نگاه می‌دارند و هنگامی که بنای آزمایش باشد، تعداد دین‌داران اندک می‌شود (تحف العقول، ۲۴۵)

و اوصاف یزید را این‌گونه بیان فرمودند:

رَجُلٌ مُعَلِّنٌ بِالْفِسْقِ شَارِبٌ الخُمُورِ رَاكِبٌ الفُجُورِ» یزید کسی است که آشکارا گناه می‌کند، شراب می‌خورد و ظلم و ستم می‌نماید. (بحار الانوار، ۴۴، ۳۳۸) و فرمودند: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ أَذَقْتُ بَلِيَّتِ الْأُمَّةِ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدٍ» با اسلام باید وداع کرد اگر امت گرفتار امیری چون یزید گردد (همان، ۳۲۶).

حرکت یزید و جبهه باطل، یک حرکت کاملاً ارتجاعی و برای به دست آوردن قدرت، ریاست و آزادی‌های شهوانی بود اما نهضت امام حسین علیه السلام به منظور:

۱. اصلاح امت.
۲. احیای سنت نبوی و علوی.
۳. امر به معروف و نهی از منکر.
۴. نفی فرهنگ جاهلی و ظلم و ستم بنی‌امیه.
۵. و شناساندن چهره واقعی دشمنان دین خدا و بشریت شکل گرفت.

حضرت فرمودند:

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا ظَالِمًا وَلَا مُفْسِدًا إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله هَمَانَا خُرُوجٍ مِنْ بَرِّ يَزِيدٍ، برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمایی نیست، بلکه برای اصلاح امور امت جدم رسول خدا (ص) است (بحار الانوار، ۴۴).

### مقوله له يا جده : حادثه عاشورا، نمودی از نظام امت و امامت

همان‌طور که گفته شد، هیئت حاصله از احاطه محاط بر محیط را «جده» یا «له» می‌نامند به طوری که با انتقال محاط، محیط نیز منتقل می‌شود. در این مقوله، یک موضوع اصل قرار می‌گیرد و اشیایی موضوع را در بر گرفته، همراه آن هستند و بر آن احاطه دارند.

در قیام عاشورا، موضوع، محور و محاط، امام حسین علیه السلام است و یاران باوفایی که گرداگرد او را احاطه نموده و برای حراست از او همه چیزشان را در طبق اخلاص



گذاشته‌اند، محیط بر امام (ع) هستند. این امت و این امام در عاشورا، نظام امت و امامت شیعی را به نمایش گذاشتند و اصول آن را تبیین و تفسیر کردند.

امام، تجسم عینی ارزش‌های اعتقادی، اخلاقی و انسانی، نمونه متعالی و متکامل نوع خود الگوی چگونه زیستن و چگونه مردن است.

امت امام، تحقق بخش امت وسط بود که به تعبیر قرآن شاهد و گواه بر مردم است و الگوی همیشگی هر امتی است که می‌خواهد نام امت اسلامی داشته باشد و امام هم الگو و شاهد و گواه آن امت است.

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره/۱۴۳) و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد.

در عاشورا، امت از امام خویش جدا نشد «یدور حیثما دار» امام و یارانش تجسم امت و امامت ابراهیمی و اسماعیلی است. امام ابراهیمی به امت اسماعیلی خویش فرمود: «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى» (صافات/۱۰۲)

[پسرم!] من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو در این باره چیست؟ و امت اسماعیلی به امام ابراهیمی خویش گفت: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» (صافات/۱۰۲)

پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت. امت عاشورا اگر چه منصب اسماعیل را ندارد، ولی همچون اسماعیل، همه هستی خویش را در طبق اخلاص گذاشته است.

امت عاشورا «چه خواستن»، «چگونه خواستن»، «چگونه زیستن» و «چگونه مردن» خویش را بر محور امام خویش قرار داده است. اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ خِدَايَا! زیستن مرا چون زیستن محمد(ص) و خاندان محمد(ص) قرار ده و مرگ مرا چون مرگ محمد(ص) و خاندان محمد(ص) قرار ده. (زیارت عاشورا)

امام و امت همچون اعضا و جوارح بدنی واحد هستند که تمام حرکات و سکناشان تابع روح حاکم بر آن بدن است؛ با غمگین شدن روح، غمگین می‌شوند و با شاد شدن آن،





شاد می‌گردند. «شِيعَتُنَا خَلِقُوا مِن فَاضِلِ طِينَتِنَا» (بحار الانوار، ۳۰۳، ۵۳). «يَفْرَحُونَ لِفَرَجِنَا وَ يَحْزَنُونَ لِحَزْنِنَا» (همان، ۴۴، ۲۹۰)

رابطه امت عاشورا با امام بر پایه معرفت به امام، محبت و عشق به امام و اطاعت بی چون و چرا از امام است.

شب عاشورا، امام علیه السلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و بعد از حمد و ثنای الهی، رو به اصحاب کرده و فرمودند:

فَأَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا عَنِّي خَيْرًا. أَلَا وَإِنِّي لَأَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا وَإِنِّي قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ جَمِيعًا فَانطَلِقُوا فِي جِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا أَلِيلٌ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَلِيًّا خُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا ثُمَّ تَفَرَّقُوا فِي الْبِلَادِ فِي سَوَادِ كُمْ وَ مَدَائِنِكُمْ حَتَّى يَفْرَجَ اللَّهُ فَإِنَّ الْقَوْمَ يَطْلُبُونَ نَسِي وَكُوَ أَصَابُونِي لَمَّا عَن طَلَبِ غَيْرِي. مِنْ أَصْحَابِ وَ يَارَانِي بَهْتَرِ وَ بَاوْفَاتِرِ مِنْ أَصْحَابِ خُودِ سِرَاغِ نِدَارِمْ وَ أَهْلِ بَيْتِي فَرْمَانِبَرْدَارِمْ تَرِ وَ بَهْ صِلَهْ رَحْمِ پَايِ بِنْدَتَرِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِمِ نَمِي شِنَاسِمِ. خُدا شَمَا رَا بَهْ خَاطِرِ يَارِي مِنْ جَزَايِ خَيْرِ دَهْدَا! مِنْ مِي دَانَمِ كِهْ فَرْدَا كَارِ مَا بَا أَنَهَا بَهْ جَنَگِ خَوَاهِدِ أَنْجَامِيدِ. مِنْ بَهْ شَمَا اجَازهْ مِي دَهْمِ وَ بِيَعْتِ خُودِ رَا مِنْ شَمَا بِرْمِي دَارَمِ تَا مِنْ سِيَاهِي شَبِ بَرَايِ پِيْمُودِنِ رَاهِ وَ دُورِ شَدِنِ مِنْ مَحَلِّ خَطَرِ اسْتِفَادَهْ كُنِيدِ وَ هَرِ يَكِ مِنْ شَمَا دَسْتِ يَكِ تَنْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مَرَا بَگِيرِدِ وَ دَرِ رُوسْتَاهَا وَ شَهْرَهَا پَرَاكُنْدَهْ شُويِدِ تَا خُداوَنْدِ فَرَجِ خُودِ رَا بَرَايِ شَمَا مَقْرَّرِ دَارِدِ. اَيْنِ مَرْدَمِ، مَرَا مِي خَوَاهِنْدِ وَ چُونِ بَرِ مِنْ دَسْتِ يَابِنْدِ، بَا شَمَا كَارِي نِدَارِنْدِ.  
(کامل ابن اثیر، ۴، ۵۷)

حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام فرمودند: «لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ؟ لِيَنْبَقِيَ بَعْدَكَ؟ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا» ما برای چه دست از یاری تو برداریم؟ برای اینکه پس از تو زنده بمانیم؟ خدا نکند که هرگز چنین روزی را ببینم. دیگر اصحاب و یاران حضرت امام حسین علیه السلام از حضرت ابو الفضل علیه السلام پیروی کردند و جملاتی همانند بر زبان جاری ساختند.

سپس حضرت به فرزندان عقیل نگریست و به آنها فرمود: شهادت مسلم برای شما کافی است، من به شما اذن دادم که بروید.

آنها گفتند: سبحان الله! مردم چه می‌گویند؟! می‌گویند ما بزرگ و سالار خود و هموزادگان خود که بهترین مردم بودند را در دست دشمن رها کردیم و برای همراهی با آنها به طرف دشمن تیری رها نکردیم و نیزه و شمشیری علیه دشمن به کار نبردیم! نه به خدا سوگند! چنین نکنیم، بلکه خود و اموال و اهل خود را فدای تو سازیم و در کنار تو مبارزه کنیم. ننگ باد بر زندگی پس از تو!

سپس مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «والله لو علمت اني اُقتل ثم اُحيى ثم اُخرق ثم اُذرى يُفعلُ بي ذلك سبعينَ مره ما تركتكَ فكيفَ و إنما هي قتله واحده ثم الكرامه الى الأبد»  
(جواد محدثی، ۴۲)

به خدا قسم! اگر هفتاد بار کشته شوم، سپس سوزانده شوم و خاکسترم بر باد رود، هرگز تو را رها نخواهم کرد، تا چه رسد به اینکه اکنون یک بار کشته شدن است سپس کرامت ابدی است.

آنگاه سعید بن عبدالله برخاست و عین جملات مسلم بن عوسجه را تکرار کرد و گفت: ای پسر پیامبر به خدا قسم! ما تو را تنها نمی‌گذاریم تا خدا بدانند ما وصیت پیامبرش را درباره تو عمل نمودیم. (همان، ۲۲۵)

«ثم قام زهير بن القين و قال و الله يا ابن رسول الله لوددت اني قُتِلْتُ ثم نَشِرْتُ الف مره و ان الله تعالى قد دَفَعَ القتلَ عنكَ و عن هؤلاء الفتيه من اخوانِكَ و وَلَدِكَ و أهلِ بَيْتِكَ». سپس زهير بن قين برخاست و گفت: به خدا قسم ای پسر پیامبر! دوست دارم که من کشته شوم و سپس زنده شوم و هزار بار این عمل تکرار شود ولی خداوند متعال کشته شدن را از جان تو و جان این جوانان که برادران و فرزندان و خاندان تو هستند، باز گیرد.

بر این اساس، امت عاشورا، مقتدا و الگوی همه تاریخ است و گذشت زمان نمی‌تواند این الگوی بی مانند را کم‌رنگ سازد و امام عاشورا که الگوی این امت و شاهد بر آن است نیز برای همیشه و به همه تاریخ، شرایط رهبری، دینداری، آزادگی چگونه زیستن و چگونه مردن را آموخت (لوهف، ۹۳).

### مقوله متی : فلسفه تحقق حادثه عاشورا در زمان یزید

هیئت حاصله از نسبت شیئی به زمان را مقوله متی می‌نامند. در این قسمت از بحث، به این سؤال پرداخته می‌شود که چرا واقعه عاشورا در سال ۶۱ هجری واقع شده است؟ آیا وقوع این حادثه در زمان یزید یک ضرورت بوده و یا می‌توانسته قبل یا بعد از آن هم واقع شود؟ با یک تحقیق اجمالی می‌توان به دست آورد که وقوع حادثه در این زمان خاص، یک ضرورت بوده است زیرا وقوع این حادثه در زمان خلفای گذشته و حتی معاویه نتیجه معکوس می‌داشت.

حضرت علی (ع) در جواب این سؤال که چرا در مقابل غاصبان حکومت قیام نمی‌کنید؟ فرمودند: اگر می‌خواهید نام پیامبر (ص) بر بالای مأذنه به عظمت برده شود،





نباید چنین سؤال و درخواستی را تکرار کنید و بر همین اساس حضرت زهرا (سلام الله علیها) را قانع ساخت!

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز در فلسفه صلح خویش با معاویه، می‌فرمایند: «حفظ قرآن و بقای دین خدا و نیز نداشتن یاران واقعی، فلسفه و علت صلح من بوده است.»

اما فساد، فحشا، ظلم، بی‌عدالتی، شرک و کفر در زمان یزید آن قدر توسعه و گسترش یافته بود که بقای نام و یاد حق، قیام خونین و شهادت حضرت حسین بن علی علیه السلام را طلب می‌کرد زیرا حکومت اسلامی در زمان یزید کاملاً از مسیر اصلی خود منحرف شده بود. بدعت‌ها رواج یافته، سنت پیامبر اکرم (ص) از بین رفته بود و فساد و آلودگی، منکرات و اعمال ضد اسلامی در جامعه آن روز توسعه و گسترش زیادی یافته بود. حکومت اسلامی و مقدرات مردم مسلمان به دست حزب ضداسلامی و جاهلی بنی‌امیه افتاده بود. رهبران این حزب، ابوسفیان و فرزندانش بودند که پس از سال‌ها نبرد با پیامبر اسلام (ص)، سرانجام در فتح مکه به ظاهر اسلام آورد اما کفر و نفاق خود را مخفی کرد تا اینکه پس از رحلت پیامبر (ص)، با قیافه به ظاهر اسلامی به فعالیت زیرزمینی پرداخت و به تدریج در دستگاه حکومت اسلامی نفوذ کرده و کارهای کلیدی را در دست گرفت تا اینکه پس از شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام حکومت به قبضه معاویه رسید و او به اوج قدرت فرعون‌ی نائل آمد.

تمام کوشش سردمداران این حزب، ضربه زدن به اسلام و زنده کردن نظام جاهلیت و حکومت نژادی بود. ابوسفیان که در رأس این حزب قرار داشت، روزی که عثمان (از دودمان بنی‌امیه) به خلافت رسید و بنی‌امیه در خانه او اجتماع کردند، گفت: غیر از شما کسی اینجا هست؟ گفتند نه، گفت: درب را ببندید. آنگاه گفت: اکنون که خلافت و حکومت به دست شما افتاده است، آن را همچون گوی به یکدیگر پاس دهید و کوشش کنید که از دودمان بنی‌امیه بیرون نرود؛ من سوگند یاد می‌کنم که نه عذابی در کار است و نه حسابی، نه بهشتی و نه جهنمی!

و به این ترتیب دودمان بنی‌امیه، یکی پس از دیگری حاکم بر مقدرات نظام اسلامی شد و آن‌ها با قدرتی هر چه تمام‌تر کینه‌های دیرین خود را بر ضد اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعمال می‌کردند. فساد گسترده امویان را می‌توان چنین برشمرد:

۱. اسلام زدایی و تحریف معارف دینی و بدعت‌گذاری.



۲. ترویج فرهنگ حسر و سکوت و سازش.
۳. فساد و ترویج منکرات، شهوت‌رانی، شراب‌خواری و قماربازی.
۴. غارت بیت‌المال و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی.
۵. احیاء تعصب‌های قومی و ارزش‌های دوران جاهلی.
۶. به کار گماردن عناصر نالایق و فاسد، تنها به دلیل اموی بودن.
۷. تزویر و حيله‌گری و تبلیغات دروغین.
۸. عداوت و کینه‌ورزی با آل علی (ع).
۹. محروم کردن شیعیان از مناصب سیاسی و حقوق اجتماعی و اقتصادی
۱۰. دست‌گیری، حبس و کشتن چهره‌های درخشان و انقلابی که هوادار اهل بیت (ع) بودند. امام حسین (ع) در سخنان متعددی فساد بنی‌امیه را مطرح فرموده‌اند؛ از جمله در منزل «بیضه» فرمودند:

... أَلَا وَ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ وَ الظُّهْرُ الْفَسَادَ وَ عَطَلُوا الْخُدُودَ وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفَقِيءِ وَ أَحَلُّوا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا حَلَالَهُ. به هوش باشید! که اینان [بنی‌امیه] پیروی از شیطان را بر خویش واجب دانسته‌اند و طاعت خدای رحمان را واگذارده‌اند، و حدود الهی را تعطیل نموده و ثروت‌های عمومی را از آن خود کرده‌اند. حرام خدا را حلال و حلال او را حرام ساخته‌اند (تاریخ طبری، ۶، ۲۳۹).

محمد غزالی مصری، بعضی مفاصل نظام حکومتی در عهد بنی‌امیه را این‌گونه بیان می‌کند:

۱. خلافت از مسیر خود خارج شد و به صورت حکومت فردی و پادشاهی خودکامه درآمد.
۲. افرادی کم‌عقل، سفیه و بی‌بهره از معارف اسلام و غرق در معصیت و گناه، مقام خلافت را اشغال کردند.
۳. بیت‌المال مسلمین، صرف خوش‌گذرانی و عیاشی خلفا و وابستگان و ستایش‌کنندگان آنها می‌شد.
۴. عصبیت و ارزش‌های قبیله‌ای، تفاخرهای قومی و نژادی که اسلام به شدت با آن مخالف بود، تجدید و تشدید شد، عرب به قبایل متعدد تقسیم شد و میان اعراب و سایر ملل که اسلام اختیار کرده بودند، کینه و جدایی افتاد و وحدت اسلامی به تفرقه و تشتت تبدیل گشت و حکومت‌های مستبد بنی‌امیه این اختلافات را به مصلحت خود می‌دانست و آتش این منازعات را دامن می‌زد.



۵. بنی امیه مدح، و انصار و اصحاب رسول خدا ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هجو می‌شدند.

۶. مأموران حکومتی بنی امیه، هرکس را که می‌خواستند، به زندان می‌انداختند و حتی به قتل می‌رساندند و از هرگونه تجاوز به حقوق مردم باک نداشتند (الاسلام و الاستبداد السیاسی، ۱۸۷ و ۱۸۸).

معاویه، میوه چنین شجره ملعونه ای بود؛ او هیچ اعتقادی به اسلام نداشت و کمر به نابودی اسلام بسته بود، چنان که در یک شب نشینی که با مغیره بن شعبه (یکی از استناداران خود) داشت، پرده از آرزوی دیرین خود مبنی بر نابودی اسلام برداشت.

مغیره برای پسر خود «مُطرف» نقل می‌کند که امشب به معاویه گفتم: اکنون که به مراد خود رسیده‌ای و حکومت را قبضه کرده‌ای، با مردم به عدالت و نیکی رفتار کن، با بنی هاشم این قدر بد رفتاری نکن، آن‌ها هم الان در وضعیتی نیستند که برای تو خطری محسوب شوند.

معاویه در جواب گفت: هیهات! هیهات! ابوبکر، عمر و عثمان چندین سال حکومت کردند ولی وقتی مُردند، نامشان نیز مُرد. درحالی که هر روز جهان اسلام پنج بار نام برادر هاشم (پیامبر اسلام ﷺ) را فریاد می‌کنند و می‌گویند: «اشهد انّ محمداً رسول الله». اکنون با این وضع (که نام آن سه تن مرده و نام محمد ﷺ باقی مانده) چه راهی باقی مانده است جز آنکه نام او نیز بمیرد و اسم او هم دفن شود! این گفته معاویه بیان‌گر این است که حزب اموی چگونه درصدد نابودی اسلام بوده است و یک حرکت ارتجاعی را رهبری می‌کرده است!

یزید در دامان چنین خانواده ای پرورش یافته و با فرهنگ چنین حزبی، بزرگ شده است و اکنون بر اریکه خلافت غاصبانه، تکیه زده است.

مطالعه‌ای کوتاه و اجمالی در تاریخ زندگی یزید کافی است تا این حقیقت را برای هر فردی روشن سازد که او جوانی بود متهتک و عیاش که آشکارا شراب می‌خورد، مست لایعقل می‌شد و شروع به یاوه سرایی می‌کرد؛ تا جائی که در مدح خمر و غنا شعر می‌سرود:

یاران هم پیاله من! برخیزید و به نغمه‌های مطربان خوش آواز گوش دهید.  
نغمه‌های دلپذیر ساز و آواز، مرا از شنیدن «اذان» و ندای «الله اکبر» باز می‌دارد. پیاله‌های شراب را پی در پی، سر بکشید و بحث و مذاکره علمی و

ادبی را کنار بگذارید. من حاضرَم حورالعین بهشتی (که نسیه است) را با یک شراب کهنه که در ته ظرف مانده (و نقد است) عوض کنم (نقد، مال ما و نسیه برای کسانی که به قیامت معتقدند)!

یزید بر اساس تعلیمات مسیحیت پرورش یافته بود و به آن آئین تمایل داشت. یزید از طرف مادر از قبیله «بنی کلب» بود که پیش از اسلام مسیحی بودند. او تا زمان جوانی یعنی دوران تربیت پذیری و شکل گیری شخصیت، در چنین محیطی بوده است. او علاوه بر تأثیرپذیری از مسیحیت، از خشونت بادیه و سختی طبیعت صحرا نیز تأثیر پذیرفته بود.

یزید گرایش خود را نسبت به مسیحیت کتمان نمی کرد بلکه آشکارا می گفت:

فَإِنْ حَرُمْتَ عَلَى دِينَ أَحْمَدٍ فَخُذْهَا عَلَى دِينَ الْمَسِيحِ بِنِ مَرْيَمَ

اگر شراب خواری در دین احمد (پیامبر اسلام ﷺ) حرام است، تو آن را بر دین مسیح بن مریم بخور. یزید تمام روز خود را به نواختن آلات موسیقی و بازی با سگها و بوزینهها، به شب می رساند. میمونی داشت که به آن کنیه «ابا قیس» داده بود و او را خیلی دوست می داشت. مسعودی در مروج الذهب می نویسد: «میمون را لباسهای حریر و زیبا می پوشاند و در کنار دست خود بالاتر از رجال کشوری و لشکری می نشاند!»

به فرمایش استاد شهید مرتضی مطهری «اصلاً وجود این شخص، تبلیغ علیه اسلام بود (مرتضی مطهری، ۲۰۲۲).

از این جهت امام حسین علیه السلام فرمودند: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةَ بِرَأْسِ يَزِيدٍ» با اسلام باید وداع کرد اگر امت گرفتار امیری چون یزید گردد (بحار الانوار، ۴۴، ۳۲۶).

از موارد صریح و روشنی که یزید، اصولی ترین معتقدات اسلامی را به یک باره انکار می کند و بغض و عناد خویش را نسبت به پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) آشکار می سازد، اشعاری است که وی پس از شهادت حضرت حسین بن علی (ع) و به هنگام ورود اسراء به شام به تمثیل از عبدالله بن زبیری (یکی از مشرکان مکه) سروده است:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدْرَ شَهْدُوا      جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْإِسْلَامِ  
لَوْ رَأَوْهُ لَأَسْتَهْلَوْا فَرْحًا      ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشْتَلِ  
لَعِبْتَ هَاشِمًا بِالْمَلِكِ فَلَا      خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ  
لَسْتُ مِنْ خَنْدَفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقَمْ      مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلْ





کاش! بزرگان و خویشان من که در جنگ بدر کشته شدند، امروز بودند و می‌دیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه. در آن حال از شادی فریاد می‌زدند و می‌گفتند: ای یزید! دستت شل مباد. بنی هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده. من از دودمان خندق نباشم اگر از فرزندان احمد به خاطر آنچه که او انجام داد، انتقام نگیرم.

شرک و کفر، ظلم و بی‌عدالتی و فساد و فحشاء در زمان یزید به جایی منتهی شد که بقای نام و یاد حق، فقط قیام را می‌طلبید زیرا:

۱. حکومت‌های قبل از یزید، حتی معاویه دست به خون آلودگی و فرزندان پیامبر ﷺ نمی‌زدند بلکه به ظاهر حرمت آنها را حفظ نموده و به آنها احترام می‌کردند و از این رو فرصت ارتباط با مردم و حفظ دین و عقیده مسلمین ممکن بود. ولی در زمان ابی عبدالله الحسین(ع)، یزید خون امام حسین و خاندان اهل بیت علیهم السلام را طلب می‌کرد.

۲. در زمان معاویه، حقوق مخالفین دولت اموی از بیت المال قطع می‌شد؛ اما یزید می‌خواست وجود مخالفین را قطع کند.

۳. تا زمان یزید، مسلمانان واقعی می‌توانستند به امام معصوم، آشکارا مراجعه نمایند و به دستورات او عمل کنند و حتی با امام بیعت کنند اما در زمان یزید، هر کس از صف یزیدیان بیرون بود، باید کشته می‌شد چنان که هانی ابن عروه و بعضی از سران کوفه را به همین بهانه کشتند.

جان، مال، ناموس و همه امکانات مسلمین، تحت سلطه شراب‌خواران و مؤمن‌کُشان خون‌آشام قرار گرفت و هر روز فجایع دردناکی رخ می‌داد که در هیچ برهه‌ای از تاریخ اسلام سابقه نداشت!

بر این اساس، قیام ابی عبدالله الحسین علیه السلام برای نجات دین و سنت نبوی، یک ضرورت تلقی می‌شد. از این رو، امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّ كَانُ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمْ إِلَّا بِقَتْلِ فَيَاسُوفُ خَدِينِيَاكِر دِينِ مُحَمَّدٍ جَزَا كَشْتِهِ شَدْنِ مَنْ پَايِدَار نَمِي مَانِد، پَس اِي شَمَشِيرَهَا مَرَا دَر بَر گِيرِيْد» (مقتل الحسین خوارزمی، ۱: ۱۸۸).

### مقوله آین: فلسفه وقوع حادثه عاشورا در کربلا

هیئت حاصله از نسبت شی به مکان را «آین» می‌نامند. در این قسمت از بحث، به جواب این سؤال خواهیم پرداخت که: چرا حادثه عاشورا در کربلا صورت گرفت؟ با



توصیه‌های «محمد حنفیه»، «ابن عباس»، «ابن زبیر» و ... ، هنگام حرکت امام حسین (ع) از مدینه می‌توانست مکان حادثه، سرزمینی غیر از کربلا باشد.

هنگامی که امام حسین (ع) تصمیم گرفتند از مدینه خارج شوند، محمد حنفیه، برادر حضرت، نزد ایشان آمد و بعد از اظهار عشق و ارادت به حضرت گفت: می‌خواهم تو را پندی دهم، آن را بپذیر!

امام حسین (ع) فرمودند: آنچه می‌خواهی بگو. عرض کرد: نصیحت می‌کنم تا می‌توانی خود را از یزید بن معاویه و شهرها برهان و رسولان و فرستادگان خود را به سوی مردم روان ساخته، آنان را به بیعت خود فراخوان ...

امام فرمودند: یا اخی اِلی اَین اَذْهَبُ. برادرم! کجا بروم؟ عرض کرد: به مکه برو و اگر آنجا برایت امن بود، این همان است که تو دوست داری و من می‌خواهم وگرنه به شهرهای یمن برو که آنان یاران جدّ و پدر شما هستند و آنها مهربان‌ترین و با محبت‌ترین و مهمان نوازترین و خردمندترین مردم هستند. اگر سرزمین یمن برایت امن ماند که خوب، وگرنه به شن‌زارها و شکاف کوه‌ها رفته، از شهری به شهر دیگر کوچ کن تا ببینی کار این مردم به کجا می‌کشد و خدا میان تو و این قوم تبه‌کار داوری کند.

امام حسین (ع) فرمودند: «یا اخی و الله لولم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لَمَا بایعْتُ یزیدَ بن معاویه أبداً» برادرم! به خدا سوگند اگر در دنیا هیچ پناهی نداشته باشم، باز هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد (علی نظری منفرد، ۷۲).

محمد بن حنفیه ساکت شد و منقلب گشت و گریست. امام نیز با او گریست و فرمود: برادر جان! نصیحت کردی و محبت فرمودی، امیدوارم رأی و اندیشه ات راست باشد. من آهنگ مکه دارم اگر آنجا امن بود می‌مانم وگرنه به شکاف کوه‌ها و دشت‌ها می‌روم تا ببینم چه می‌شود.

چون تصمیم امام (ع) به خروج از مکه به طرف کوفه منتشر شد، گروهی و از جمله ابن عباس در صدد برآمدند تا حضرتش را از این سفر باز دارند. ابن عباس گفت: پسر عمو جان! مردم این خبر ناگوار را می‌دهند که تو رهسپار عراقی، بفرما چه می‌کنی؟ حضرت فرمودند: به خواست خدا در یکی از این دو روز حرکت می‌کنم.

ابن عباس گفت: ... خدا تو را رحمت کند! به من بگو آیا نزد مردمی می‌روی که امیر خود را کشته و امور دیار خود را به دست گرفته و دشمنان خود را طرد کردند؟





اگر چنین است به سوی آنان رهسپار شو و اگر با اینکه امیرشان بر آنان مسلط و کارگزاران او در دیارشان به جمع مالیات سرگرم اند، تو را خوانده اند پس تو را به سوی جنگ و پیکار می‌خوانند، من نگرانم از تو سرپیچی کرده رهایت سازند و سخت بر تو بشورند. اهل عراق، مردمی نیرنگ باز هستند. نزدیک آنها مشو، در این شهر بمان، تو سرور اهل حجازی، اگر اهل عراق به راستی تو را می‌خواهند، بر آنها نامه بفرست تا دشمن خود را بیرون کنند، سپس بر آنان وارد شو و اگر ناچار هستی به رفتن، رهسپار یمن شو ... یمن سرزمین پهناوری است که پدرت در آنجا پیروانی دارد، می‌توانی خود را در آنجا دور نگهداری و فرستادگان خود را به (اینجا و آنجا) بفرستی و بدون درد سر به خواسته خود برسی. امام حسین علیه السلام فرمود: «یا بن عمّ ائی و الله لآعلمُ انک ناصح مشفقٌ ولکنی از مت و اجمعت علی المسیر» ای پسر عموا! می‌دانم تو براستی خیرخواه و مهربان هستی، ولی من تصمیم خود را گرفته و رهسپارم.

عبدالله بن زبیر نیز یکی از کسانی بود که انصراف از سفر به عراق را به امام حسین علیه السلام پیشنهاد کرد. ابن زبیر عرض کرد: آیا نزد مردمی می‌روی که پدرت را کشتند و برادرت را راندند؟! در مکه بمان. حضرت فرمودند: «ان هذا یقول لی کان حماما» او به من می‌گوید: کیوتر حرم باش. به خدا قسم! اگر من یک ذرع دورتر از حرم کشته شوم، برای من محبوب‌تر است از این که یک وجب دورتر از حرم کشته شوم و اگر در طف<sup>(۱)</sup> (سرزمین کربلا) کشته شوم، برای من محبوب‌تر است از این که در حرم به قتل برسم (کامل الزیارات، ۷۲).

و این به خاطر حرمتی است که امام برای خانه خدا قائل است و برای حفظ این حرمت و قداست معتقد است که به هنگام شهادت هر چه فاصله‌اش از حرم بیشتر باشد، بهتر است.

اینکه چرا امام حسین (ع) توصیه‌های «محمد حنفیه»، «ابن عباس»، «ابن زبیر» و ... را نپذیرفت و راهی کربلا شد، می‌تواند به چند دلیل باشد:

۱. اگر این حادثه جز در کربلا و کوفه واقع شده بود، ممکن بود عده ای بگویند با توجه به وجود شیعیان در عراق و دعوت آنها از امام علیه السلام، چرا حضرت خود به

---

۱. «طف» کنار دریا را گویند، و مراد از «طف» آن محلی است که حسین بن علی (علیه السلام) در آن شهید گردید، و آنجا را «طف» می‌گویند، چون در کنار فرات واقع شده است (مجمع البحرین، ۹۰۰).

تنهایی به جنگ برخاست؟ و در این صورت واقعه کربلا اتمام حجّت محسوب نمی‌شد. امام با آمدن به مکه که با توجه به زمان حج بهترین جایگاه تبلیغی بود، و استنصار آن حضرت طی نامه‌های متعدد به گوشه و کنار جهان اسلام و هر کجا که امید به یاری برخاستن بود و دعوت مردم کوفه از امام علیه السلام و سپس شرکت در قتل آن حضرت، حجّت را بر همه مسلمین تمام کرد.

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ» (انفال: ۴۲) تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجّت باشد و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد.

۲. وجود نسل بنی هاشم و شیعیان مخفی در عراق و شام می‌تواند از علل انتخاب سرزمین کربلا باشد. به همین جهت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کوفه می‌فرمودند: «الْكُوفَةُ كَنْزُ الْإِيمَانِ وَ جُمُجْمَةُ الْإِسْلَامِ وَ سَيْفُ اللَّهِ وَ رُمْحُهُ بَعْضُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» (طبقات ابن سعد، ۶: ۶)

کوفه گنج ایمان و جمجمه اسلام و شمشیر و نیزه خداست که در هر کجا که بخواهد، قرار می‌دهد. اگر این واقعه در جای دیگر رخ می‌داد، به بوتّه فراموشی سپرده می‌شد، ولی بنی هاشم و شیعیان دیگر که از نصرت و یاری امام حسین علیه السلام محروم شده بودند، بعد از حادثه کربلا برای زنده نگه داشتن این فاجعه و انتقام از بنی امیه و افشای ماهیت امویان، دست به شورش‌های دیگری زدند که در استمرار واقعه کربلا نقش زیادی را ایفا کرد.

۳. موقعیت مرکزی آن روز عراق در جهان اسلام و اینکه چشم‌ها همه به آنجا دوخته شده بود و اخبار مهم از آنجا به سهولت به تمام نواحی ارسال می‌شد نیز می‌تواند از علل انتخاب سرزمین کربلا باشد.

### مقوله اضافه : تقابل امامت و مأمومیت

در مقوله‌ها اضافه گفته می‌شود که «پدری» با «پسری» متضایف و متکافئند، یعنی این دو عنوان بر یکدیگر تقدّم و تأخّر ندارند، فوقیت همدوش تحتیت است و تحتیت بدون فوقیت معنا نمی‌دهد. امام و مأموم از این مقوله است. اگر حسین علیه السلام امام است، پس امامت یزید قطعاً باطل است و یزید باید مأموم باشد. اما تحولات زمانه کار را به جایی رساند که غیر ذی‌حق، ادعای حق را دارد و وجود ذی حق را نفی می‌کند. یزید مدعی امامت اسلامی است و مخالف خویش را کافر می‌خواند.





### دلایل یزید بر امامت خویش

۱. پدرش (معاویه) او را به امامت نصب کرده است.
۲. اهل شام امامت او را پذیرفته اند.
۳. او بر جامعه اسلامی مسلط است و سپاه شام و عراق از او حمایت می‌کنند.

### دلایل امام حسین علیه السلام بر بطلان حاکمیت یزید

۱. یزید شراب خوار، فاسق و متجاهر به فسق است.
۲. قاتل نفس محترمه و جلاد است (بهوف، ۱۰).
۳. ظالم و ستمگر است. از این رو فرمود: «أَنْتَى لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» (همان، ۳۴).
۴. عهد خدا را شکسته است.
۵. سنت پیامبر ﷺ را میرانده است.
۶. حدود الهی را تعطیل کرده است.
۷. اموال مردم و بیت المال را از آن خویش قرار داده است.
۸. حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نموده است (بحار الانوار، ۴۴، ۳۸۲).

کسی که حتی یکی از این ویژگی‌ها بر او صادق باشد، به نص قرآن کریم و پیامبر اکرم ﷺ، هیچ‌گاه لیاقت حکومت و امامت را ندارد. چرا که امامت را کسی می‌تواند تصدی کند که مصداق اوصافی باشد که امام حسین علیه السلام فرمودند:

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَ الدَّانِئُ بِدِينِ اللَّهِ، الْحَائِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ» به جان خودم سوگند! که امام و پیشوای مسلمانان نباید باشد، مگر کسی که به کتاب خدا حکم کند و عدل و داد را بر پا دارد، [خود را] وام دار دین حق بداند و یکسره خود را وقف [جلب] رضایت الهی کند (بحار الانوار، ۴۴، ۳۳۵).

امام علیه السلام این سخنان را در جواب نامه کوفیان، به این منظور نوشت که بگوید امامی در روی زمین با این ویژگی‌ها نمی‌یابید مگر حسین بن علی (ع).

اما مسأله این است که در این تعارض، با وجود اینکه دلایل حسین بن علی (علیه السلام) بر بطلان خلافت بنی‌امیه روشن و آشکار بود، مردم به سخن امام واقعی و منصوص پیامبر، وقعی ننهادند بلکه همراه باطل شدند و با او جنگیدند و حتی اهل بیتش را اسیر کردند ولی نتیجه‌اش را هم دیدند.

امام علیه السلام در جواب اباهره ازدی که گفت: چرا از حرم امن بیرون آمدی؟ فرمودند:

ان بنی امیه اخذوا مالی فصبرت و شمتوا عرضی فصبرت و طلبوا دمی ففهرت و ایم الله لتقتلنی الفئه الباغیه و لیلبسنهم الله ذلاً شاملاً و سیفاً قاطعاً و لیسلمن الله علیهم من یدلهم حتی یکونوا اذل من قوم سبا اذا ملکتمهم امراه فحکمت فی اموالهم و دمائهم» همانا بنی امیه ثروتم را گرفتند، صبر کردم، دشنام دادند و به آبرویم لطمه زدند باز تحمل کردم، به دنبال ریختن خونم بودند که گریختم. و به خدا قسم یاد می کنم! که حتماً گروهی ستمکار مرا خواهند کشت و خداوند لباس ذلتی به آنان بپوشاند که سرا پایشان را فرا گیرد و شمشیر برانی بر آنان فرود آورد و حتماً خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که از قوم سبا که زنی بر آنان حکومت می کرد و اختیار مال و جانیشان را داشت، دلیل تر گردند (لهور، ۳۰).

بحث غالب و مغلوب نیز مربوط به مقوله اضافه است. زیرا همان طور که یزید خود را امام و حاکم مسلمین می دانست، در حادثه عاشورا نیز خود را غالب می پنداشت؛ اما ملاک در پیروزی، پیروزی در هدف است و معلوم است که در حادثه عاشورا فقط اهداف جبهه حق محقق شد. ابراهیم ابن طلحه از امام سجاد علیه السلام پرسید: مَنْ الْغَالِبُ؟ [در حادثه عاشورا] چه کسی پیروز شد؟ حضرت فرمودند: وقت نماز وضو بگیر و اذان بگو و نماز بخوان، خواهی فهمید! یعنی ای طلحه! هدف یزید نفی شهادتین و نماز بود که موفق نشد. حضرت زینب (سلام الله علیها) در خطابه مجلس یزید فرمودند:

فَوَ اللَّهُ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تَمِيتْ وَحِينَا وَلَا تَدْرِكِ امْدَانَا وَلَا تَرُخْ عُنُقَ عَارِهَا وَ هَلْ رَأَيْتَ إِذَا فَنَدْنَا وَ إِذَا مَكَرْنَا إِذَا عَدَدْنَا وَ جَمَعْنَا الْيَوْمَ يَنَادِي الْمُنَادِي أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» به خدا قسم! که نه می توانی نام ما را محو کنی و نه می توانی وحی ما را خاموش گردانی و نه می توانی به ما برسی و این ننگ از دامن تو شسته نخواهد شد. مگر نه این است که رأی تو دروغ است و روزهای قدرتت انگشت شمار و اجتماعت پراکنده، روزی می رسد که منادی ندا می کند هان لعنت خدا بر ستمکاران باد (همان، ۱۸۶ و ۱۸۵).

این جملات بیانگر این است که هدف یزید، برچیدن یاد آل علی علیهم السلام بود ولی قیام عاشورا، به اهل بیت و آل علی علیهم السلام محبوبیت ابدی بخشید.

بنابراین غلبه ظاهری، غلبه واقعی نیست. ممکن است کسی در اوج قدرت باشد ولی منفور خدا و خلق و شکست خورده باشد و ممکن است کسی در اسارت باشد ولی پیروز و غالب باشد.



### مقوله کم : جبهه حق در عاشورا حامی ندارد؟!

در حادثه عاشورا، تعداد نفرات دو جبهه حق و باطل بسیار متفاوت است. سپاه جبهه حق از نظر تعداد افراد، بسیار ناچیز است در حالی که رهبری این جبهه را فرزند پیامبر ﷺ بر عهده دارد. این مسأله باید تحلیل و بررسی شود که چرا مسلمانان جبهه باطل را پرکردند و در مقابل جبهه حق قرار گرفتند؟ از برخورد عبیدالله بن زیاد با مسلم بن عقیل در کوفه، استفاده می‌شود که جبهه اموی‌ها برای دور کردن مردم از جبهه حق، از سه عنصر استفاده می‌کردند:

۱. تطمیع
۲. تهدید
۳. تهمت و افترا

این شیوه کار بنی‌امیه در عراق بود اما در سرزمین شام، اقتدار دستگاه بنی‌امیه و سلطه سیاسی آن‌ها مرهون چهار عامل بود:  
عامل اقتصادی: معاویه در ایام حاکمیت خویش، جیب سران و بزرگان شام را پر کرد و به وضع اقتصادی مردم نیز سامان بخشید.

عامل احساسی: معاویه در نامه ای به عنوان وصیت‌نامه، به یزید نوشت: نسبت به اهل شام مهربان باش. «فمن قدم علیکم منهم فاکرمه و من غاب فاطلع علی خبره» (مقتل ابی‌مخنف، ۷).  
عامل سیاسی: معاویه در زمان عمر و عثمان حکمران بخش مهمی از سرزمین اسلامی را به عهده داشت و به عنوان یک شخصیت مقبول و مورد اعتماد حاکمیت مرکزی شناخته شده بود. او در این مدت برای نفوذ اجتماعی خویش از هر وسیله ای استفاده کرد و زمینه حاکمیت بنی‌امیه را در شام استحکام بخشید و تقریباً بر اوضاع تسلط کامل پیدا کرده بود.

عامل مذهبی: معاویه، ابوهیره‌ها و سمره ابن‌جندب‌ها را جهت جعل فضایل بنی‌امیه به کار گرفت و آن‌ها هر فضیلتی که برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام وارد شده بود را در شأن معاویه جعل کردند و معاویه با این حيله علاوه بر مقبولیت اجتماعی، مشروعیت دینی دروغین نیز کسب کرد.

عامل خدعه و نیرنگ: او پیراهن عثمان را بر سر در مسجد جامع دمشق آویخته بود و حضرت علی علیه‌السلام و بنی‌هاشم را قاتلان عثمان معرفی کرده و شامیان را به انتقام از خون خلیفه دعوت می‌کرد.

مجموع این عوامل باعث شد که شامیان با بنی‌امیه همراهی کنند و با نصرت شامیان، سلطه بنی‌امیه بر کشور پهناور اسلامی تحقق پذیرد و جبهه حق، ضعیف

شده و بی‌یاور بماند و کار به جایی رسد که خون، مال و ناموس آل پیامبر ﷺ به دست مسلمانان مورد تاخت و تاز واقع شود.

### مقوله کیف : نحوه جنگ در عاشورا

در این مقوله به نحوه جنگ در حادثه عاشورا پرداخته می‌شود. در همین ارتباط سؤالاتی مطرح می‌شود که: چرا عمرسعد در یک حمله در روز عاشورا کار جنگ را به پایان نبرد؟ با وجود اینکه او از عده و عُدّه زیادی برخوردار بود، چرا دستور دستگیری نداد؟ چرا گاهی حمله‌های دسته‌جمعی صورت می‌داد و گاهی هم به جنگ تن به تن، روی می‌آورد؟

در پاسخ به سؤال اول باید گفت: با توجه به شکل و بنیاد سپاه عمرسعد که از مردم کوفه و اطراف آن تشکیل شده بود و آن منطقه مرکز تشیع و پیروان علی علیه السلام بود، او هرگز اطمینان نداشت که در صورت جنگ تمام عیار، شورش‌هایی از درون سپاهش علیه او و حامیان شامی او ایجاد نگردد. از این رو خیلی با احتیاط عمل می‌کرد. عبید الله برای تهیه نیرو از کوفه با مشکلاتی مواجه بود زیرا خیلی از افراد که بسیج می‌شدند، همین که به خارج از کوفه می‌رسیدند، فرار می‌کردند و به همین دلیل عمر سعد مجبور بود گاهی به صورت دسته‌جمعی [آن هم نه حمله جمعی و کامل] و گاهی هم به صورت انفرادی عمل کند و جنگ را به پایان برساند.

پاسخ پرسش دوم این است که: عمر سعد با همه قدرت و شوکت ظاهری که داشت، هرگز نمی‌توانست امام علیه السلام و یارانش را دستگیر نماید. شواهد نشان می‌دهد که در حادثه عاشورا اگر چه تعداد نفرات سپاه امام، محدود بود ولی در عین حال جبهه استواری در مقابل سپاه یزید تشکیل داده بودند. افراد این جبهه در شب عاشورا با امام پیمان بسته بودند که جان خود را فدای حضرت کنند و هیچ‌گاه تسلیم دشمن نشوند. اگر عمر سعد و شمر امکان دستگیری آنان را داشتند، قطعاً دست به این کار می‌زدند.

در پاسخ به سؤال سوم باید گفت: عمر سعد ناجوانمردانه‌ترین شیوه جنگ را در پیش گرفت، چرا که هرگاه در جنگ‌های تن به تن نیروهایش از پا در می‌آمدند، حمله دسته‌جمعی را در پیش می‌گرفت و عده زیادی را به جنگ یک نفر می‌فرستاد.



### مقوله فعل : تأثیر حادثه عاشورا در زمان خود و در طول تاریخ

قیام مقدس امام حسین علیه السلام الگوی آزادگانی شد که برای حفظ مکتب خود، راهی جز شهادت ندارند. بر این اساس، ده‌ها نهضت آزادی‌بخش در جهان به وقوع پیوست که همگی برای پیشبرد هدفشان به جبهه عاشورا اقتدا کردند که مهم‌ترین آنها در عصر حاضر، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی قدس سره الشریف قیام ضد استعماری و استقلال طلبانه مردم هند به رهبری مهاتما گاندی، انتفاضه مقاومت فلسطین و پیروزی حزب الله لبنان است.

عاشورا بسیاری از حقایق دینی را از وجود ذهنی و لفظی به وجود خارجی تبدیل نمود و عقیده، اخلاق و احکام دینی را در عمل به نمایش گذاشت. از این رو می‌توان گفت: عاشورا تبلور عینی اسلام است. قیام مقدس حسین بن علی علیه السلام، دین‌دار، انسان، آزاد و عزیز زیستن را تفسیر کرد و تجسم بخشید.

انقلاب خونین عاشورا با خطابه‌های بیداری بخش حضرت حسین بن علی علیه السلام در کربلا و خطبه‌های حضرت زینب و ام کلثوم و امام سجاد علیه السلام در کوفه و شام و مدینه، نقشه‌های پشت پرده نظام اموی [نفی دین و عداوت با پیامبر] را افشا کرد و اهداف دولت شام را برای مردم آن سامان تبیین نمود.

### مقوله انفعال : ریشه‌ها و علل مقاومت در حادثه عاشورا

حادثه عاشورا، دوگونه از انسان را به تصویر کشید: ۱. انسان الهی و مکتبی ۲. انسان مادی جبهه مادیین را دنیا پرستانی تشکیل می‌دادند که فقط از درهم، دینار، ریاست طلبی، تهدید و ترس از هیئت حاکمه، حقد و کینه دیرینه با اهل بیت پیامبر علیه السلام و در یک کلمه از حبّ دنیا متأثر و منفعل می‌شدند. امام حسین علیه السلام در توصیف آنها فرمودند:

«النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعِقٌ عَلَى السِّنْتِيمِ يَحُوطُونَهُ مَادَّرَتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ» مردم، بندگان دنیا هستند و دین را همانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد، می‌انگارند و تا مزه آن را بر زبان خود احساس می‌کنند، آن را نگاه می‌دارند و هنگامی که بنای آزمایش باشد، تعداد دینداران اندک می‌شود (تحف العقول، ۲۴۵).

اما جهاد و مبارزه و مقاومت جبهه الهیون بر پایه آخرت خواهی، دین خواهی، ستم ستیزی، عشق به اهل بیت علیه السلام، عمل به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، حاکمیت قرآن، ابطال باطل و احقاق حق استوار است. از این رو ایثار و جهاد و مقاومت یاران امام

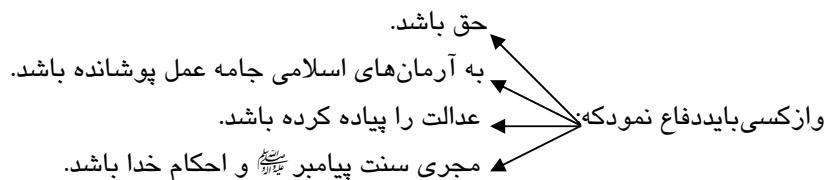
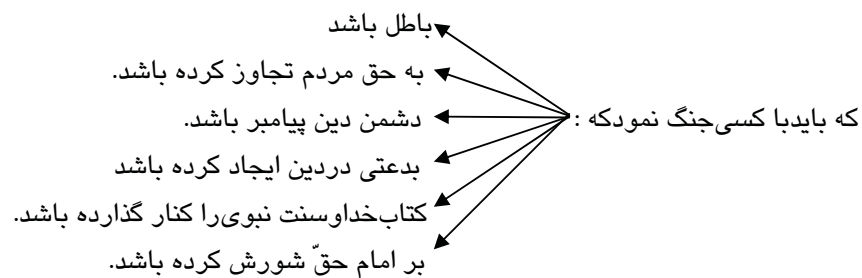


حسین علیه السلام بر پایه حجّت بود. آنها می‌گفتند: تنها گذاشتن امام حسین علیه السلام، خلاف جوانمردی است. زیرا او حجت خدا است و عمل به میثاق با ولایت، واجب است؛ رسول خدا (ص) نسبت به رعایت حقوق اهل بیت (ع) توصیه نموده است.

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، اهل بیت حضرت ابی عبدالله علیه السلام، مسلم بن عوسجه، سعید بن عبدالله، زهیر بن قین و عده‌ای از یاران امام در شب عاشورا، انگیزه دفاع و مقاومت خویش را امور فوق ابراز کردند.

امام حسین علیه السلام کوشید تا به حامیان جبهه باطل که تنها براساس حُبّ دنیا به جنگ با جبهه حق آمده بودند، بفهماند که دفاع از یزید مجوز عقلی و شرعی ندارد و معارضه و جنگ با او، معارضه و جنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

امام حسین علیه السلام به خوبی نشان داد



امام حسین علیه السلام ثابت کرد که یزید هرگز قابلیت دفاع را ندارد؛ بلکه همه شرایط شورش علیه او موجود است. بنابراین جبهه باطل هیچ حجّتی بر عمل خویش ندارد. اما یاران سیدالشهدا در دفاع خویش، چون مستند به حجّت عقلی و شرعی بودند، سرافرازند؛ و خوشا به حال کسانی که همه کردارشان مستند به حجت شرعی و عقلی و منفعل از آن است و هرگز بر گرد باطل نمی‌گردند. با حجت می‌گویند، با حجت



می‌شنوند، با حجت جبهه گیری می‌کنند و با حجت جنگ و صلح می‌کنند و با حجت زندگی می‌کنند و به لقاء الله می‌پیوندند.

### نتیجه گیری

با توجه به مطالبی که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفت، می‌توان نتیجه گرفت که:

- ماهیت حادثه عاشورا، ستم ستیزی و ستم ناپذیری است «جوهر».
- در این حادثه، دوجبهه‌سپاه عدل و عقل و سپاه ظلم و زشتی معرفی می‌شود «وضع».
- محور این قیام، امام حسین علیه السلام و یاران او هستند که براساس معرفت و اطاعت، امت او بودند «جده یا له».
- با توجه به ظلم، سخت گیری و التباس حق و باطل در زمان یزید، قیام و انقلاب در عصر او یک ضرورت بود «متی».
- وقوع حادثه در کربلا موجب اتمام حجت امام حسین علیه السلام گردید «آین».
- با توجه به اینکه ملاک پیروزی، پیروزی در هدف است، امام و مأموم، غالب و مغلوب، پیروز و شکست خورده در حادثه کربلا روشن گردید و امامت راستین حضرت حسین بن علی (ع) جلوه گر شد «اضافه».
- علت اینکه طرفداران جبهه حق در عاشورا از نظر تعداد اندک بودند، این بود که جبهه اموی‌ها از سه عنصر برای دور کردن مردم عراق از جبهه حق استفاده کردند: تطمیع، تهدید و افترا و اقتدار دستگاه بنی امیه و سلطه سیاسی آنها در سرزمین شام، مرهون چهار عامل اقتصادی، احساسی، سیاسی و مذهبی بود «کم».
- علت اینکه عمر سعد در روز عاشورا با یک حمله، کار را تمام نکرد، این بود که از شورش‌های داخلی سپاه خود می‌ترسید و نیز به این علت بود که برای تهیه نیرو و امکانات از کوفه با مشکلاتی مواجه بود و مهم‌تر از همه این بود که عمر سعد با همه نیرو و امکاناتش هرگز نمی‌توانست امام علیه السلام را دستگیر کند؛ به همین دلایل به صورت جمعی، ناجوانمردانه حمله می‌کردند «کیف».
- قیام عاشورا، الگوی آزادگان همه عصرها و نسل‌ها قرار گرفت و مایه ظهور و بروز حقایق دینی گردید «فعل».

امام حسین علیه السلام به یاران خود آموخت که با که بجنگند و از چه دفاع کنند و اصحاب و یاران حضرت نیز آموختند که چرا مقاومت کنند و با سلاح «حجّت» راه خود را انتخاب نمودند و یاد بگیرند که کل یوم عاشورا کل ارض کربلا «انفعال».

### منابع

- ۱- ابن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت: دار صادر، ۱۹۰۳ م.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، الكامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر، ۱۴۰۲ هـ.ق.
- ۳- ابی مخنف، مقتل الحسین علیه السلام، قم، چاپخانه علمیه، بی تا.
- ۴- ابن قولویه، کامل الزیارات، بی جا، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۵- جمعی از نویسندگان، راهبردهای عاشورا، چاپ اول، قم: ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۸۱.
- ۶- حرّانی، ابو محمد، تحف العقول عن آل الرّسول، ترجمه و تحقیق: صادق حسن زاده، قم، آل علی، ۱۳۸۳.
- ۷- خوارزمی، محمد، مقتل الحسین، تحقیق: محمد سماوی، چاپ اول، قم: انوار المهدی، ۱۴۱۸.
- ۸- سید ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه سید احمد فهری زنجانی، تهران: انتشارات جهان، بی تا.
- ۹- شریفی، محمود و دیگران، موسوعه شهاده المعصومین (ع)، نور السجاد، قم، ۱۳۸۰.
- ۱۰- شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد، قم: کتابخانه بصیرتی، بی تا.
- ۱۱- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
- ۱۲- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، نجف: کتابخانه مرتضوی، بی تا.
- ۱۳- طباطبائی، سید محمد حسین، نهاییه الحکمه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
- ۱۴- مقرّم، عبد الرزّاق، مقتل الحسین، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، بی تا.
- ۱۵- محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، قم: معروف، ۱۳۷۴.
- ۱۶- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تحقیق: شیخ عبد الزهرا العلوی، بیروت: دار الرضا، بی تا.



- ۱۷- مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، چاپ بیست و دوم، تهران: صدرا، ۱۳۷۴.
- ۱۸- نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم: سرور، ۱۳۷۶.

